

اصل اولی در تعارض ادله، تخییر یا تساقط *

□ جعفر یوسفی هشترودی **

چکیده

شبهه‌ای نیست که استنباط احکام در فرایند اجتهاد از ادله شرعی همواره بر یک منوال نبوده و با مشکلاتی همراه است که فقیه ناچار باید این مشکلات را برای نیل به احکام برطرف سازد، یکی از مهم‌ترین این مشکلات وجود تعارض میان ادله احکام و موضوعات است خصوصاً در احادیث که بزرگ‌ترین منبع احکام و سنت است با تعارضات بسیاری مواجه هستیم تعیین اصل اولی که بیانگر مقتضای اصل عقلی باشد تأثیر فراوانی در تعیین موضع فقیه در فهم احکام و تطبیق آن دارد، اقوال مختلفی در تعیین این اصل از جانب اصولیان بیان شده که مهم‌ترین آن‌ها قول به تساقط و قول به تخییر و یا توقف است، طرفداران هر یک برای اثبات مدعای خود ادله‌ای اقامه کرده‌اند نگارنده سطور که نظریه تخییر را ترجیح می‌دهد نظریه تساقط که نظر مشهور بزرگان اصول امامیه است را بیان و در ترازوی نقد و ارزیابی قرار می‌دهد با ثبات می‌کند که تساقط مقتضای عقل نیست بلکه این تخییر است که مقتضای اصل اولی عقلی است باهم در این مقاله به نقد نظریه تساقط و اثبات تخییر می‌پردازیم.

کلیدواژه‌ها: اجتهاد، تعارض، تساقط، توقف، تخییر.

* تاریخ وصول: ۱۴۰۲/۲/۱۵؛ تاریخ تصویب: ۱۴۰۲/۵/۲۰.
** استادیار و عضو هیات علمی مجتمع آموزش عالی فقه (Jafar_yousefi@miu.ac.ir).

مقدمه

سنت معصومین اعم از قول و فعل و تقریر مهم‌ترین منصبه ظهور و عرضه شریعت الهی است که شرع را به شکل گفتاری و گاه به شکل عملی و الگوواره و بالاتر از حالت تئوریک ارائه می‌دهد و بزرگراهی برای کاوشگران و علاقه‌مندان فهم حکم خدا در عرصه‌های مختلف می‌باشد اما حوادث تاریخی و تاخت‌وتازها و هجمه‌های تحریف‌گران و ابطال‌خواهان و تأویل‌جویان جاهلان و غالیان و نفوذیان (حر عاملی، ۱۴۴۰: ۲۱، ۱۵۱، ح ۴۳) این منبع بی‌بدیل را در معرض انواع آسیب‌ها قرار داده و استفاده بهینه از آن را از دسترس عموم به دور ساخته و بدون تخصص و امکان تفکر و اجتهاد شبانه‌روزی و البته توسل و توکل نمی‌توان امیدتوفیق کافی در دریافت حکم الهی از این منبع غنی و بی‌بدیل دینی داشت، مضافاً به اینکه ائمه اطهار علیهم‌السلام غالباً گرفتار فضای اختناق بودند که ناچار از تقیه بوده و برخی از احادیث را بر اساس تقیه صادر فرموده‌اند، از سوی دیگر جعل و وضع و تحریف نیز از جانب غلاة و مزدوران حکومت‌ها از دیگر آفاتی بود که منابع ما را دستخوش آفات ساخته و عوامل دیگری نیز در این میان تأثیر خود را گذاشت که بیانش محتاج فرصت‌های دیگری است، و نتیجه این عوامل شرایط ویژه‌ای پدید آورده اما امروزه با خزائی در زیر آوار عظیم از این خاک و خاکستر مواجهیم گنج‌های نهان و ارزشمند و جواهرات احکام قابل اعراض و نادیدن نیستند و آواری از موانع که آن گنج‌ها را در خود پوشانده و پنهان ساخته که به راحتی قابل شناسایی و برچیده شدن نیستند، یکی از نتایج این جریانات مخرت پیدایش تعارض میان ادله است و طبعاً راه عقلانی و حکیمانه دست یازیدن به اجتهادی مداوم و بذل جهد و تلاش وافر است و باکمال تأسف در این میان دو جریان افراطی و تفریطی در مواجهه با این واقعیت تلخ پدید آمده و هر دو جریان گرائیدن به باطل و خروج از طریق مستقیم اجتهاد است، یک طرف با برجسته‌سازی موانع ما را به دست کشیدن از این گنجینه بی‌بدیل و اقتدار به حداقل از دانش دین فرامی‌خواند که با ندای نفس مسئولیت‌گریز نیز هماهنگ و همساز است و جانب دیگر به چشم‌پوشی از این آفات و طلا انگاشتن اجزای این آوار از خس و خاشاک فراخوانده و عمل به کل این اندوخته‌ها را توصیه می‌کند، و

خردمندان و حکمت پیشگان با تلقی شعار «الیمین والشمال مضللّه و طریق الوسطی هی الجاده علیها باقی الکتاب و آثار النبوة» (نهج البلاغه، خ ۱۶) از امیر هدایت و فضیلت طریق اجتهاد و تمیز صحیح از ناصحیح و سره از ناسره را نصب العین قرار می دهد و بر ضرورت اجتهاد پای می فشد.

ضرورت تأسیس اصل در تعارض

البته تعارضاتی که در احادیث به چشم می خورد راه چاره های فراوانی نیز برای رفع آن از جانب ائمه در دست داریم که کار مواجهه و استفاده از این ادله را هموار می کند ولی تعارض میان سائر ادله غیر از اخبار از سویی و تعارض در امارات و بینه هایی که در موضوعات خارجی پدیدار می شوند از طریق اعمال راه حل های بیان شده از جانب ائمه قابل رفع نیستند بنابراین قبل از ورود به بحث های اصلی در تعارض ادله محتاج تأسیس اصل اولی در این مسئله هستیم که هرگاه از طریق ادله مأثوره و راه حل هایی که برای رفع تعارض بیان شده طرفی نسبتیم به این اصل به عنوان اصل اولی متوسل می شویم و موضع خود را در مسئله مورد تعارض ادله معین می کنیم، از این جهت در این مقاله درصدد تعیین و تأسیس این اصل هستیم اما احصاء تمام ابعاد مسئله از ظرفیت این مقاله خارج است و تنها مهم ترین اقوال که عبارت اند از قول به ساقط با پشتوانه طرفداری مشهور بزرگان و اعلام فقها شیعه و سنی، و قول به تخییر که عده ای نه به تعداد قول سابق از آن تبعیت می کنند مورد سنجش و ارزیابی و نقد قرار می گیرند و نگارنده سعی می کند مبانی نظریه ساقط را به چالش کشیده و نظریه اصالت التخییر عقلی را به کرسی بنشاند.

تعریف تعارض ادله

الف: تعارض در لغت

تعارض از ریشه عرض به معنای ظاهر شدن و مقابله کردن چیزی با چیزی دیگر است و برای اصل این واژه معانی بسیاری وجود دارد، که گاهی قابل ارجاع به اشتراک معنوی است، و گاهی

به اشتراک لفظی حمل می‌شود، ولی چه اینکه اصل این کلمه را از قبیل مشترک معنوی بدانیم یا مشترک لفظی، معنی تعارض از عرض به معنای مقابله گرفته شده و سایر معانی در آن حضور ندارد حتی اعراض هم که به معنای رویگردانی از چیزی است به واسطه تقدیر حرف «عن» این معنی را پیدا می‌کند که خود دلیل است بر اینکه این کلمه بدون تقدیر حرف «عن» به معنی مقابله و مواجهه و روبه‌رو شدن و ضد معنای اعراض خواهد داشت، و این کلمه به شکل باب تفاعل آن کمتر دیده شده و به نظر می‌رسد بهتر بود بجای عبارت «تعارض ادله» «معارضه ادله» رایج و مصطلح می‌شد. و در هر حال غرض از تعارض همان، «عارض الشیء بالشیء» است که به معنی مقابله کردن چیزی با چیز دیگر است (ابن منظور، ۲۰۰۵: ۹۹/۱۰)

ب) تعارض در اصطلاح

تعارض در اصطلاح علم اصول بر اساس تعریف مشهور عبارت است از تنافی مدلول دو دلیل به طریق تناقض یا تضاد (میرزای قمی، ۱۴۳۱: مبحث تعارض) به طوری که ملاحظه می‌شود ملاک تعارض تنافی مدلول دو یا چند دلیل دانسته می‌شود که به معنی غیرقابل جمع بودن مدلول‌ها است مثل وجوب مستفاد از یک دلیل در موضوع خاص با حرمت مستفاد از دلیل دیگر در همان موضوع.

نقد تعریف مشهور

ایراداتی بر این تعریف مطرح شده که سبب اعراض متأخرین از آن شده، اهم این ایرادات این است که فرموده‌اند: تعارض می‌بایست میان دو امر و دو حقیقت وجودی باشد در حالی که مدلول دو دلیل متعارض به سبب تعارض جامه تحقق بر تن نمی‌کنند مثلاً وقتی دلیلی بر وجوب و دلیل دیگر بر حرمت دلالت کند نه وجوبی محقق می‌شود و نه حرمتی بلکه مکلف حیران خواهد ماند تا به طریقی رفع مشکل نماید و معلوم است عدم با عدم دیگر معارضه نخواهد کرد.

و با توجه به اشکالات مورد اشاره بسیاری از علماء از جمله شیخ اعظم انصاری از آن عدول کرده و تعارض ادله را تنافی دلیلین به اعتبار تنافی مدلولین دانسته‌اند (شیخ انصاری: ۱۴۳۰: ۱۱/۴)

مرحوم آخوند صاحب کفایه نیز به تعریف مشهور راضی نشده و گاهی تعارض را تنافی مقتضی الدلیلین تعریف کرده که اگر منظورش از مقتضی همان مدلول دلیل باشد قابل الحاق به تعریف مشهور بلکه عین آن خواهد بود و به اعتبار دیگر قابل الحاق به تعریف شیخ می‌باشد، و گاهی آن را این‌گونه تعریف می‌کند: تعارض تنافی دو دلیل یا چند دلیل است در مقام دلالت و اثبات به نحو تناقض یا تضاد حقیقی یا عرضی (آخوند خراسانی، ۱۴۳۸: ۳/۲۹۱)

و بالاخره کمتر عالمی از علمای اصول را می‌توان یافت که در تعریف تعارض اظهارنظر نکرده باشد و مباحث دامنه‌داری در نقض ابرام این تعریفات وجود دارد که مجال پرداختن بدان‌ها خارج از ظرفیت این مقاله است و آنچه مهم است این است که بدانیم تمام این تعریفات ناظر به اموری هستند که ذیلاً مورد اشاره قرار می‌گیرد:

نخست اینکه بدانیم: تعارض عبارت است از تنافی به‌طوری‌که نتوان دو یا چند دلیل را در صدق قابل جمع بدانیم.

دوم اینکه بدانیم: مراد از دلالت که در تعریف تعارض مطرح می‌شود دلالت به معنی کشف و حکایت نیست بلکه مراد از دلالت همان دلیلیت و اعتبار است بنابراین تعارض چائی اتفاق می‌افتد که نتوان دو یا چند دلیل را باهم معتبر دانست، دلیل این مدعی این است که در موارد جمع عرفی مثل تقابل عام و خاص کسی بر تعارض قائل نشده وطن‌ها در حجیت عام نسبت به مصادیق خاص صحبت می‌شود و اگر مناط تعارض تلافی در دلالت به معنی کشف بود این موارد بایستی از تعارض به حساب می‌آمد، زیرا تنافی دلالتی باهم دارند به عبارت دیگر در موارد جمع عرفی و دلالتی چون کسی مدعی تنافی و تکاذب در اعتبار و حجیت نیست کسی آن را از موارد تعارض به حساب نیاورده درحالی‌که تنافی دلالتی به معنی کشف و ظهور در عام و مخصص وجود دارد و اگر مناط تعارض تنافی دلالتی به معنی کشف و حکایت می‌بود می‌بایست از تعارض محسوب می‌شد.

سوم اینکه بدانیم: تعارض همواره از تنافی مدالیل برخاسته و به دلیل نسبت داده می‌شود باعتبار فناء دلیل در مدلول خود و برخورداری از نوعی یگانگی و اتحاد از نوع اتحاد مرآة و

صورت این تنافی از مدالیل برخاسته و به دلیل نسبت داده می‌شود.

چهارم اینکه بدانیم: تعارض همواره از حیث مفهوم اخص از تنافی است چراکه تنافی برمدار عدم امکان جمع بین دو چیز می‌چرخد مثل وجوب و حرمت یا بین وجوب و عدم وجوب درحالی‌که مناط تعارض تکاذب است چون کلمه از عرض گرفته‌شده که اظهار و مقابله و معارضه از آن استشمام می‌شود واژ اینجا است که نباید تعارض را در میان دو مدلول متنافی مثل وجوب و حرمت ارزیابی نمود چون تنافی همواره مستلزم تکاذب نیست و شاید نسبت به تکاذب ساکت باشد لذا باید تعارض را در متن دلیل جستجو کرد واژ اینجا است که گفته می‌شود دو خبر تعارض کردند ولی گفته نمی‌شود دو حکم تعارض کردند.

مناط تعارض ادله

با کاوش در تعاریف وتاّمل در مصادیق و موارد استعمال تعارض و مقایسه با مواردی که باوجود عدم هماهنگی از دایره تعارض خارج‌اند مثل موارد حکومت و ورود، و موارد جمع عرفی، متفاوتی که تعارض با موارد علم اجمالی دارد، و مواردی که از اقسام اشتباه حجت و غیر حجت محسوب می‌شوند، به این نتیجه می‌رسیم که مناط تعارض ادله وجود ملازمه بین صحت یک دلیل با بطلان دلیل یا ادله دیگر است و این مناط در جمیع انواع تعارض موجود است، و تفاوت بین تعارض مستقر و غیرمستقر هم همین است و نیز تفاوت بین تعارض با اشتباه حجت و لا حجت و موارد علم اجمالی نیز از همین مناط قابل تحصیل است و فرقی نمی‌کند این ملازمه ذاتی باشد، مثل تعارض تناقضی، یا تعارض تضادی، اعم از اینکه این تضاد حقیقی باشد یا عرضی، مثل جایی که علم به بطلان یکی از دو دلیل داریم مثل علم به اینکه در ظهر جمعه یک نماز بیشتر واجب نشده که سبب تحقق تعارض بین دلیلی که اثبات می‌کند نماز ظهر واجب است و دلیلی که اثبات می‌کند نماز جمعه واجب است زیرا ذاتاً وفی حد نفسه این دو تعارض ندارند زیرا مانعی عقلی و شرعی از وجوب دو عمل در ظهر جمعه وجود ندارد ولی علم به عدم وجوب یکی موجب علم به کذبیت و عدم اعتبار یکی از دو دلیل شده و تعارض تضادی عرضی پدیدار می‌شود.

واژ بیان تعریف موردنظر و مناط تعارض معلوم می‌شود هرگاه امکان سازش بین دو دلیل ظاهراً متنافی در میان باشد، از بحث تعارض بیرون خواهد بود، مثل موارد حکومت و ورود، و موارد جمع عرفی، و جمع دلالتی، و اشتباه حجت با غیر حجت، و موارد علم اجمالی به تکلیف، یا عدم تکلیف، تفصیل این مباحث در جای خود بیان شده واژ حوصله و ظرفیت این مقاله بیرون است.

نظریه تساقط و ادله آن

پیش‌تر اشاره شد که تأسیس اصل اولی در مسئله تعارض از اهمیت والایی برخوردار است زیرا املا بر اساس تعیین اصل است که می‌توان تشخیص داد برای اثبات حکمی محتاج دلیل هستیم یا نفی آن؟ زیرا خلاف اصل احتیاج به دلیل دارد نه موافق اصل، و دیگر اینکه در تعارض ظواهر قرآن و تعارض اخبار متواتر (طبق فرض امکان) و مستفیض اصل ثانوی نداریم و ناچار از تمسک به اصل اولی عقلی هستیم و به‌ویژه در تعارض بینات و ادارات موجود در موضوعات خارجی محتاج این اصل هستیم، و بیان کردیم که بسیاری از بزرگان علماء اصولی امامیه قائل به نظریه تساقط‌اند.

آقا ضیاء عراقی در این مقام می‌فرماید: ما هرگز در مواجهه با دو دلیل متعارض نمی‌توانیم نسبت به شمول ادله اعتبار و حجیت به هر یک مناقشه‌ای داشته باشیم چراکه اگر دلیل اعتبار حجیت مثلاً «صدق الثقه» یا آیه نبأ باشد طبق فرض هر دو خبر، خبر ثقه‌اند یا اگر دلیل اعتبار سیره عقلا در اخذ و عمل به ظواهر باشد این دلیل شامل هر دو ظهور در هر دو دلیل می‌شود زیرا مناط شمول موجود است، و اینکه تعارض موجب حصول علم اجمالی به کذبیت یکی از دو دلیل است مانع از تأثیر دلیل حجیت در هر دو نیست زیرا دلیل حجیت منحصر در مقطوع الاصابة نیست بلکه مناط حجیت تعبدی محتمل الاصابة (غلبة الاصابة نوعی و احتمال الاصابة شخصیتاً) است و نه چیز دیگر، و هرگز شرط حجیت نه قطع به اصابت به واقع است، و نه قطع به خطا، و این مناط در موارد تعارض یقیناً وجود دارد، بنابراین طبق فرض هر دو دلیل واجد مناط حجیت‌اند، ولی آنچه مانع از اخذ به هر دو دلیل است احتمال خطا یا کذبیت یکی از دو دلیل نیست که به واسطه

تعارض مسلّم گردیده، زیرا مواردی داریم که حجّیت وجود دارد باوجود علم به کذبیت بعض افراد و مصادیق مثل مسئله اقرار شخصی به اینکه فلان مال از آن حسن است و سپس اقرار به اینکه مال حسین است که مال به اولی و قیمت آن به دومی داده می‌شود و این یعنی حجّیت باوجود قطع اجمالی به خطا، بلکه مانع از اخذ به هردو در مسئله تعارض عدم امکان جمع بین آن دو است حتی در تعارض از نوع تضاد عرضی آن، بنابراین باید چاره‌ای برای رفع مانع پیدا شود، و آن چاره (به اعتقاد محقق عراقی) ترجیح یکی بر دیگری (تخیر) نیست، زیرا این ترجیح بلا مرجّح است بنابراین چاره‌ای جز حکم به تساقط نداریم و این سخن بیان دیگری از استلزام تعبّد به متناقضین است که استحاله آن روشن است بدین معنا که نمی‌شود خداوند از ما بخواهد به دلیلی اخذ کنیم و به نقیض یا ضد آن نیز اخذ نماییم، آقا ضیاء نیز فرمود چگونه قابل تصور خواهد بود که خداوند حکمی را وضع نماید و بعد مکلف را در عمل بدان و یا به نقیض آن مخیر سازد؟ و درواقع آقا ضیاء خروج از مشکل تعارض با التزام به تخیر را به سبب استلزام تعبّد به متناقضین رد کرده و تمام راه‌ها را می‌بندد بجز تساقط (نهایة الافکار، ۴/ ۱۷۴ - ۱۷۵)

نقد استدلال محقق عراقی

نقد نخست

روشن است که نوعیّت مدّ نظر محقق عراقی از تخیر که آن را در تعارض منتفی می‌داند، تخیر شرعی است، و منتفی بودن این نوع از تخیر صحیح و قابل فهم است، چراکه شرط تخیر شرعی مطلوبیت جمیع اطراف در موازنه تخیر است، مثل امر تخیری به روزه، و آزادسازی برده، و اطعام گرسنگان در ابطال عمدی روزه رمضان، که مطلوب بودن جمیع اطراف در نظر شارع واضح است، و با توجه به مطلوبیت هر یک از اطراف است که خداوند وجوب هر یک را در ظرف نبود دیگری واجب فرموده و صرفاً برای تسهیل امر بر مکلف است که همه را باهم مورد امر قرار نداده و اگر کسی با میل خود تمام اطراف را به‌جا آورد کار پسندیده‌ای انجام داده است، و معلوم است که این ویژگی در مورد تعارض موجود نیست زیرا مطلوب واقعی دارای مصالح

و ملاکات یکی بیش نیست و نمی‌توان در ظرف فقدان یکی دیگری را واجب نمود زیرا طبق فرض در موارد تعارض یک حکم بیشتر در میان نیست و فرض تخییر شرعی در تعارض مستلزم تعبد به متناقضین است که البته قابل قبول نیست، بنابراین به این محقق بزرگ و دیگر کسانی که به همین دلیل استناد نموده‌اند گفته می‌شود که تخییر مدّ نظر ما تخییر شرعی نیست بلکه تخییر عقلی مراد است که اشکالات متوجه به تخییر شرعی بدان وارد نیست، چراکه در تخییر عقلی تعبد شرعی نداریم بلکه تدبیر عقلی است که در موارد اجتناب‌ناپذیری مثل تعارض با فرض اعتبار در هر طرف وعدم امکان جمع به‌گزینش یکی و ترک دیگری رو آورده می‌شود و این حکم عقل و تدبیری عقلانی است.

به عبارت دیگر در نقد دلیل محقق عراقی کافی است ضمن تصدیق مقدمات دلیل مبنی بر شمول دلیل حجّیت و اعتبارنسبت به هر دو دلیل و اینکه مشکل از امکان‌ناپذیری التزام به هر دو دلیل ناشی شده و ربطی به مقتضی ندارد و اگر این مانع نبود جا داشت به هر دو عمل شود، و نیز ممنوعیت ترجیح بلا مرجّح بنا به نظر مشهور قابل تصدیق و همراهی است، اما آنچه از وی قابل قبول نیست آخرین مقدمه است که مبتنی بر منع حکم به تخییر به سبب مستلزم بودن قول به تخییر تعبد به متناقضین است، زیرا چنان‌که پیش‌ازاین گذشت املا مناط تخییر شرعی در مسئله تعارض وجود ندارد، و درواقع خداوند وجوب تخییری وضع نکرده تا گفته شود چگونه واجبی وضع کرده و بر عدم اخذ نیز رخصت داده هرگز چنین چیزی واقع نشده بلکه در موارد تعارض فرض این است که خداوند از مفاد دو دلیل تنها یکی را وضع فرموده (حتی همین هم قطعی نیست و صرفاً محتمل است) و تخییر موردنظر در مبحث تعارض عقلی محض است.

نقد دوم

دوم اینکه می‌توان ادعا نمود که تساقط ابطال و رهاسازی و بی‌اعتنائی نسبت به هر دو دلیل است درحالی‌که هر دو دلیل مناط اعتبار را به همراه داشته و مشمول دلیل حجّیت هستند و حقیقتاً این مسئله تناقض‌آمیز است آیا عدم امکان جمع بین دو دلیل مجوّز باطل‌انگاری هر دو محسوب می‌شود؟ آیا می‌توان در این مبحث به تساقط قائل شد ولی در شبهه محصوره به

احتیاط؟ در حالی که مناط احتیاط در شبهه محصوره در تعارض ادله نیز موجود است بلکه بالاتر از آن را در مسئله تعارض در اختیار داریم و آن وجود اعتبار در هر دو دلیل است در حالی که در شبهه محصوره تنها رعایت یک طرف لازم بود و باین حال حکم به احتیاط می‌شود، و نیز قاعده عقلانی بلکه عقلانی «ما لا یدرک کله لا یتربک کله» و نیز قاعده «المیسور لا یتربک بالمعسور» به تخییر فراخوانده و از حکم به تساقط منع می‌کند.

نقد سوم

در ابطال این نظریه می‌توان گفت: هر حکمی می‌بایست پشتوانه‌ای در عالم ثبوت داشته باشد و معلوم است که ابطال و اسقاط جز به کشف فساد و کذب قابل پشتیبانی نیست و تا نتوانیم بگوییم که معلوم شده هر دو دلیل کذب است نمی‌توان حکم به تساقط و ابطال نمود و حکم به تساقط با وجود احتمال صدق و اصابت به واقع در هر دو دلیل تشریع و بدعتی ناروا است و التزام به امری بدون مجوز شرعی و عقلی است.

نقد چهارم

گفته می‌شود چنان که گذشت و طرفداران نظریه تساقط نیز بر آن اذعان دارند مشکل باب تعارض ناشی از وجود مانع از التزام به هر دو دلیل است و در مرحله مقتضی هیچ مشکلی وجود ندارد و باید توجه داشت که مانع از چه چیزی منع و جلوگیری می‌کند و لازم است به همان بسنده شود مانع اگر از جمع بین مقتضا و مفاد دو دلیل جلوگیری می‌کند به همان بسنده کرده و از التزام به هر دو دلیل باهم صرف نظر می‌کنیم و با همین مقدار عقب‌نشینی مشکل نیز برطرف می‌شود و هیچ داعی وجود ندارد که هر دو دلیل را کنار نهاده و به اصول عملیه متوسل شویم زیرا همان مقدار که وجود مانع از اخذ به هر دو منع می‌کند وجود مقتضی نیز اخذ به هر دو را می‌طلبد و راه میانه و عقلانی التزام به مقتضای مقتضی و مانع به اندازه اقتضائشان است و نتیجه این فرایند عقلانی می‌شود تخییر نه تساقط.

نقد پنجم

ونیز گفته می‌شود سخن محقق عراقی مبنی بر اینکه حکم به تخییر مربوط به چائی است که امکان خالی بودن از جمیع اطراف ممکن باشد مثلاً کسی که عمده روزه‌خواری کرده ممکن است هیچ‌یک از اطراف کفاره را به‌جا نیاورد و حکم تخییری از جانب شارع برای منع از این وضعیت است تا مکلف از عمل به هرکدام شانه خالی نکند و حد اقل یکی را بجا آورد و بدین ترتیب جریان تخییر در موارد تعارض را منتفی اعلام می‌کند چراکه موارد تعارض مانعة الجمع‌اند و در تخییر غرض منع از خلو است و این خودبه‌خود حاصل است، و این سخن از محقق در سطح محقق عراقی رحمته‌الله غریب به نظر می‌رسد چراکه با فرض وی آشکارترین مصداق تخییر که همان تخییر عقلی است از تعریف تخییر خارج می‌شود و این شبیه به خروج مورد است که قابل التزام نیست و دیگر اینکه به چه دلیلی محقق عراقی شرط مورد اشاره را در تخییر مطرح کرده درحالی‌که موارد تخییر گاهی به‌گونه‌ای هستند که در فرض عدم حکم تخییری فرض خالی بودن از جمیع اطراف ممکن است مثل تخییر شرعی و گاهی ان امکان وجود ندارد مثل بعضی از افراد تخییر عقلی چنان‌که در تعارض تناقضی این‌گونه است و هیچ‌گاه واقعه از اطراف سلب و ایجاب خالی نمی‌ماند و گاهی نیز موارد تخییر عقلی پدیدار می‌شود که خالی بودن از اطراف قابل تصور است مثل جایی که تعارض تضادی باشد که قابل جمع نیستند ولی قابل خالی بودن از هر دو هستند چنان‌که در دوران بین وجوب و حرمت شاهدیم زیرا ممکن است عملی نه واجب و نه حرام باشد بلکه مستحب یا مکروه و یا مباح باشد بنابراین اختصاص تخییر به موردی که امکان خالی بودن از اطراف در بین باشد سخن قابل دفاعی نیست.

استدلال محقق اصفهانی بر اصل تساقط و نقد آن

یکی دیگر از بزرگان علم اصول که قائل به اصالت تساقط در تعارض ادله است محقق اصفهانی است که در نقد نظریه استادش محقق خراسانی که قائل به حجّیت یکی از دو یا چند دلیل متعارض بدون تعیین بود و در نتیجه به تساقط در مدالیل مطابقی و حجّیت مدالیل التزامی و

اذعان به اعتبار در حد نفی قول ثالث بود، می‌فرماید:

وقتی دانستی نظر محقق خراسانی مبنی بر حجیت یکی از دو متعارض بدون تعیین صحیح نیست (زیرا در رد این نظریه سه نقد بیان شد) و نیز نمی‌توان به حجیت یکی متعیناً نیز قائل شد چراکه مستلزم ترجیح بلا مرجح است، و نیز به سبب تعارض نمی‌توان هر دو دلیل را حجّت و معتبر دانست، بنابراین گریزی از انتخاب نظریه تساقط نیست، و ناچار باید به نظریه تساقط راضی شویم.

نقد استدلال محقق اصفهانی

املاً فرمایش جناب ایشان مبنی بر عدم امکان التزام به نظریه محقق خراسانی متین بوده و با ایشان موافقیم ولو از نظر خاستگاه مخالفت با نظریه محقق خراسانی با وی هم‌سخن نیستیم ولی در نتیجه با وی موافق بوده و نظریه مرحوم آخوند را قبول نمی‌کنیم ولی اینکه فرمود نمی‌توان به حجیت یکی متعیناً قائل شد با وی موافق نیستیم چراکه این نتیجه قول به تخییر است که آن را معقول می‌دانیم، اما عدم موافقت با محقق اصفهانی بدین جهت است که ایشان ترجیح بلا مرجح (تخییر) را ممنوع می‌داند در حالی که ترجیح بلا مرجح نه تنها محال نیست، بلکه واقع هم می‌شود، و فراوان نیز هست، و یومیاً مردم در موارد عدم مرجح ترجیح می‌دهند، و اساساً تخییر در موارد تساوی و عدم برتری بعضی از گزینه‌ها مصداقی از ترجیح بلا مرجح است، بلکه آنچه محال است ترجیح بلا مرجح است و آن چیز دیگری است و معنی آن عبارت است از اینکه گزینش ای بدون گزینشگر اتفاق بیافتد مثلاً یک کفه ترازو بدون نهادن وزنه پایین‌رود که صدالبته امکان‌ناپذیر و محال است، اما انتخاب یکی از دو گزینه بر دیگری بدون هیچ مرجحی توسط انسان انتخاب‌گر هیچ استحاله‌ای ندارد.

و ثانیاً فرمایش معظم‌له مبنی بر اینکه به سبب تعارض نمی‌توان هر دو دلیل را حجّت و معتبر دانست سخن درستی نیست زیرا تعارض فرع بر حجیت و اعتبار و شمول ادله اعتبار نسبت به هر دو دلیل است و الا کار به تعارض نمی‌کشید و شاید بدیهی باشد که گفته شود شمول اعتبار مشروط به عدم تعارض و امکان عمل به هر دو نیست بلکه از ملاک خود تبعیت

می‌کند نه از امکان عمل بدان و ملاک اعتبار نیز عبارت است از احتمال مطابقت با واقع در شخص دلیل و غلبه مطابقت در نوع آن که در هر دو دلیل موجود و فراهم است و سخن محقق اصفهانی به مثابه این است که بگوییم کسی چیزی می‌خرد و به سبب موانع نمی‌تواند از آن چیز استفاده کند بنابراین معامله باطل است همچنان که این سخن ناصواب است سخن مورد بحث از محقق اصفهانی نیز به همان ترتیب ناصواب خواهد بود زیرا مشکل مرحله امثال، و وجود مانع در مرحله امثال نمی‌تواند به مرحله ثبوت که مرحله مناطات است تسری نماید، بلکه می‌بایست به چاره‌جویی و چاره‌اندیشی در همان مرحله (امثال) اندیشید و معلوم است که به حکم قاعده «مالا یدرک» و قاعده «میسور» رفع مشکل ممکن است و آن تمسک به تخییر است، و نه تساقط زیرا وقتی با ترک یکی و گزینش دیگری مشکل قابل حل باشد به چه مجوز و دلیلی به ابطال هر دو حکم می‌کنیم؟

استدلالات محقق خویی^{رحمۃ اللہ علیہ} و نقد آن

محقق و اصولی بزرگ مرحوم آیت‌الله خویی که یکی از طرفداران تساقط به عنوان اصل اولی در بحث تعارض ادله است نخست از ثمره نداشتن این بحث در تعارض اخبار به سبب وجود اخبار علاجیه سخن گفته و با وجود دلیل حاجتی به اصل نخواهد بود چراکه در اصول امامیه مقرر شده که: «الاصل دلیل حیث لا دلیل» یعنی اصل وقتی دلیل است که دلیلی در دست نباشد و آنگاه که دلیل در دسترس باشد حاجتی به اصل نخواهد بود و در فرض تعارض اخبار دلیلی که با تمسک بدان مشکل حل شود در دسترس است که همان اخبار علاجیه است که اتفاقاً در فرض فقدان مرجح تخییر را تنها راه خروج مطرح نموده بنابراین طبق فرمایش مرحوم محقق خویی عمده فایده تأسیس اصل در تعارضات ادله‌ای غیر از اخبار واحد، مثل تعارض اخبار متواتر، و تعارض ظاهر دو آیه از قرآن، و یا در تعارضات بینات مربوط به شبهات موضوعیه مثل تعارض دو بینه، و دو فرد از قاعده ید خواهد بود، آنگاه می‌فرماید:

اصل اولی در تعارض ادله تساقط است و برای اثبات این مدعی تفصیلی را مطرح می‌کند مبنی بر اینکه دو دلیل متعارض اگر دلیل اعتبار و حجیتشان بنا عقلاً باشد مثل

تعارض ظاهر دو آیه یا ظاهر دو خبر متواتر در این صورت وجه نظریه تساقط روشن خواهد بود، زیرا هرگز بنا عقلاً بر عمل به ظاهری که معارض داشته باشد ثابت نشده و هرگز عقلاً در فرض تعارض دو دلیل به آن عمل نمی‌کنند و این یعنی دلیل حجیت شامل متعارضین نمی‌شود و تساقط چیزی غیر این نیست بلکه مسئله تعارض به موجب آن دلیل را درهاله اجمال قرار می‌دهد و این اجمال بالعرض نامیده می‌شود. اما اگر دلیل اعتبار دو دلیل متعارض دلیلی لفظی باشد چنان‌که در بینه و خبر ثقه این‌گونه است پس دلیل تساقط همان است که در بحث علم اجمالی بیان کردیم و آن عبارت است از اینکه احتمالات متصوره در موارد علم اجمالی سه تاست در محل بحث نیز با سه احتمال مواجهیم: احتمال نخست شمول دلیل اعتبار نسبت به هر دو دلیل معارض است و احتمال دوم عدم شمول به هیچ‌یک از ادله معارض است و سوم شمول به یکی و عدم شمول به دیگری است، سپس محقق خویی^۱ احتمال اول را مستلزم تعبد به متعارضین دانسته که بازگشت به تعبد به متناقضین می‌کند و امتناع آن بدیهی است، و احتمال سوم باطل است زیرا مستلزم ترجیح بلا مرجح است، پس گریزی از احتمال دوم نیست که عبارت باشد از عدم شمول دلیل اعتبار نسبت به هیچ‌یک از دو متعارض.

سپس مرحوم محقق خویی مسئله را با مسئله موارد علم اجمالی و اطراف شبهه محصوره تشبیه کرده و می‌فرماید: چنان‌که در اطراف علم اجمالی نمی‌شود اصل جاری کرد به جهت اینکه جریان اصل در جمیع اطراف مستلزم مخالفت قطعی با تکلیف معلوم است مثلاً وقتی می‌دانیم مایع موجود در یکی از دو ظرف شراب است بدیهی است که جریان اصل اباحه در هر دو ظرف به معنی نادیده گرفتن علم به شراب بودن یکی از دو ظرف بوده و این یعنی ترخیص در معصیت که امتناع آن غنی از بیان است و جریان اصل در بعض اطراف نیز ترجیح بلا مرجح است، که واضح البطلان است، بنابراین به عدم جریان اصل در اطراف منتهی می‌شویم. در بحث تعارض نیز به همین شرح و تفصیل می‌توان به غرض نائل شده و مرام را به اثبات رساند بدین طریق که معتبر دانستن هر دو دلیل معارض مخالفت قطعی با علم به کذبیت یکی است،

و حجت دانستن یکی ترجیح بلا مرجح است، و تنها راه پیش رو تساقط و ابطال هر دو معارض از اعتبار خواهد بود.

نقد استدلالات مرحوم آیه الله خویی رحمته الله

نقد استدلال نخست

اولین بخش از استدلال محقق خویی مبنی بر اینکه اگر دلیل حجیت ادله متعارض بنای عقلا است پس عدم حجیت ادله متعارض روشن است، قابل قبول نیست زیرا وقتی فعل و یا ترک عقلا با ضمیمه شدن امضای شارع دلیل محسوب می شود که این عمل عقلا در فضائی محقق شود که خلاف آن نیز ممکن بوده اما در صورتی که یک را بیشتر فراروی عقلا نباشد پیمودن آن راه چیزی را ثابت نمی کند و در محل بحث مسئله از این قبیل است و اینکه عقلا به ادله متعارض عمل نکرده اند، نه به سبب عدم اعتبار آن، که به سبب عدم امکان عمل به متعارض بوده و این هرگز نمی تواند اثبات کننده مرجعیت تساقط در تعارض باشد زیرا غیر از تساقط دو راه پیش روی عقلا قرار دارد یکی جمع بین هر دو دلیل و عمل به هر دو که فرضی است محال، و دیگر عمل به یکی و ترک دیگری است که ترک آن را از جانب عقلا ثابت نیست و بلکه ما بر آنیم که عقلا در چنین مواردی اخذ به تخییر می کنند، به بیان دیگر ترک پیمودن راهی گاه به سبب نبود مقتضی است و گاه به سبب وجود مانع است نباید از دومی به اولی استدلال شود.

نقد استدلال دوم

و اینکه فرمود بازگشت تعارض به اجمال بالعرض است نمی تواند ثابت کننده نظریه تساقط باشد چراکه دلیل مجمل حکمش تساقط نیست بلکه در اجمال باید اخذ به قدر متیقن نمود البته اگر قدر متیقنی در میان باشد مثل موارد دوران بین اقل و اکثر که اخذ به حداقل می شود و الا حکم به توقف می شود و توقف با تساقط فرق روشنی دارد.

نقد استدلال سوم

اما آنچه مرحوم خویی در خصوص فرض لفظی بودن دلیل اعتبار ادله متعارض بدان تمسک نموده که از نوع برهان سبر و تقسیم است که در محل بحث سه صورت محتمل دانسته و دو احتمال را ابطال کرده و احتمال سوم که همان تساقط است را متعین می‌کند قابل منع است زیرا: املاً: چنان‌که در نقد فرمایش محقق عراقی بیان شد تخییر موردنظر عقلی است و تعبد به متناقضین جایی لازم می‌آید که تخییر شرعی باشد و تخییر عقلی تدبیری از جانب عقل است برای خروج از مشکل تعارض و این به معنی امر الهی به فعل و ترک نیست تا مستلزم تعبد به متناقضین باشد و فرق است بین اینکه مولی بگوید یکی را برگزینید و اینکه عقل برای خروج از بحران این توصیه را داشته باشد زیرا در فرض عقلی بودن تخییر نباید هر دو گزینه به شارع نسبت داده شود و از این رو تعبد به متناقضین لازم نمی‌آید بلکه تنها دلیلی که به حکم عقل برگزیده شد به مولای شارع نسبت داده خواهد شد نه هر دو.

و ثانیاً: چگونه این تخییر مستلزم تعبد به متناقضین است در حالی که مولی فرمود: «صدّق الثّقة» به شخص موثق اعتماد کنید، یا فرمود: «اعتمد علی الیّنه فی اختلاف الدّعاوی» در اختلافات به یّنه اعتماد کنید، یا فرمود: «اعتمد علی سوق المسلمین» به بازار مسلمین به عنوان اماره و نشانه حلیت اعتماد کنید یا فرمود: ید اماره ملکیت است، و آنگاه بر اساس این اعتمادات حاصل آمده به جعل شارع و پیدایش تعارض در دو خبر ثقه و یا دو بینه و دو ید و سلطه بر ملک واحد پدید آمد کدام تعبد به متناقضین مشاهده می‌شود که برای جلوگیری از آن ناچار شویم به تساقط قائل باشیم هرگز چنین تعبدی را ملاحظه و مشاهده نمی‌کنیم با وجود اینکه این امارات مملو از موارد خطا و خلاف است چه تعارضی در میان باشد یا نباشد چرا که می‌دانیم ید همواره ناشی از ملکیت نیست و سوق مسلمین همواره کاشف از حلیت نیست و بینه همواره راست نمی‌گوید و اخبار ثقات همواره راست و مطابق با واقع نیستند و باین همه هیچ تعبد به متناقضینی در میان نبوده و نیست، و سر سخن این است که تناقض در پی تعارض عارض شده و مترتب بر آن است و تعارض مترتب بر اعتبار است و در مرحله اعطای اعتبار به دلیل مطرح نیست.

ثالثاً: اینکه فرمود فرض سوم مستلزم ترجیح بلا مرجح است و ممنوع است نیز ممنوع است زیرا تخییر در مواردی که ترجیحی در میان نباشد حکم عقل بوده و نه تنها ممنوع نیست بلکه متعین است و اساساً ترجیح بلا مرجح ممنوع و مستحیل نیست بلکه این ترجیح بلا مرجح است که محال است و همه عقلاً عالم دائم در حال ترجیح بلا مرجحند و این کاری عقلانی است و نه خلاف عقل و غیر از ترجیح بلا مرجح است که شدنی نیست مثلاً دو کفه ترازو که باهم مساوی اند نمی شود بدون هیچ وزنه ای یکی بر دیگری سنگینی کند این یعنی ترجیح بلا مرجح، اما بی دلیل می توان یکی از دو امر هم شرایط و هم صفت را برگزید و گفت این را انتخاب کردم و قاطبه عقلاً روزانه بخشی از کارشان ترجیح بلا مرجح است.

و رابعاً: چگونه می توان برای تخییر استحاله و امتناع و امکان ناپذیری ساخت درحالی که اصل ثانوی حداقل در بخش عمده ای از موارد تعارض که تعارض اخبار واحد است در فرض تساوی دو دلیل و فقدان مرجحات تخییر را به عنوان راه چاره نهایی مطرح کرده آیا امکان دارد ائمه علیهم السلام راهی را نشان دهند که عقلاً محال است؟

و پنجم اینکه می توان گفت چگونه به سبب وجود مانع از عمل و التزام به ادله متعارض می توان به نفی مقتضی رسید و دلیل حجّیت را شامل موارد تعارض ندانست؟ آیا می توان قبول کرد که خبر ثقه در فرض وجود معارض دیگر خبر ثقه نیست؟ اگر جواب منفی است چگونه به عدم شمول می توان قائل شد؟ و اساساً تعارض عارضه ای متأخر از مرحله حجّیت است و دو دلیل تا حجّیتشان مسلم و مفروغ عنه نباشد به مرحله تعارض کشیده نمی شوند، آیا در فرض تعارض کذبیت خبر ثقه ثابت می شود؟ آیا می توان مدعی شد که بیّنه و ید بواسطه تعارض دیگر حجّت نخواهند بود؟ درحالی که در فقه مقرر است که در تعارض بیّنه در اختلافات مربوط به اموال به تنصیف حکم می شود آیا تنصیف مقتضای تساقط است یا عمل کردن به هر یک نسبت به هر یک از نصف ها است که حکایت از اعتبار هر دو و مشمولیتشان نسبت به دلیل اعتبار می کند؟ بنابراین تأکید می کنیم که تأثیر مانع نمی تواند از دایره ممنوع خارج شود، و آنچه مانع از جمع است تنها می تواند نسبت به جمع اعمال منع نماید و سرایت دادن و کشیدن مانع به

مقتضی فاقد وجهت علمی است.

و ششم اینکه مورد بحث را با موارد علم اجمالی مقایسه فرموده و صور ممکن و غیر ممکن را مثل آنجا سه تا دانسته که بیانش گذشت و محل بحث را بدان تشبیه نموده وهم چنان که جریان اصل در اطراف علم اجمالی در شبهات محصوره ممنوع بود و جریان در یک طرف نیز ترجیح بلا مرجح محسوب می شد و در نتیجه تنها راه پیش رو را احتیاط دانسته اند که در شبهات تحریمیه با ترک اطراف و در شبهات وجوبیه با عمل به اطراف محقق می شود، آنگاه در محل بحث نیز به تساقط قائل شده و تساقط در اینجا را به منزله احتیاط در مسئله علم اجمالی دانست، و این قیاسی مع الفارق است چرا که:

املا جریان اصل در اطراف علم اجمالی مستلزم مخالفت قطعی با تکلیف معلوم مولی بود و این مهم لازمه نظریه تساقط است نه تخییر چرا که در فرض برگزیدن نظریه تخییر هرگز با مخالفت قطعی با تکلیف مولی مواجه نمی شویم، بلکه عمل به هر یک از ادله موافقت احتمالی با امر مولی محسوب می گردد، و این در حالی است که عمل به یکی به سبب اعتبار آن و ترک دیگری به سبب عدم امکان اخذ به هر دو بود، و این چه ربطی به مسئله جریان اصل در اطراف علم اجمالی دارد؟

ثانیاً مقتضای آنچه در علم اجمالی مقرر شده تساقط در محل بحث نیست بلکه احتیاط در اطراف علم اجمالی مقتضی ابقاء اعتبار در هر دو دلیل معارض است و در واقع باید بدانیم آنچه نظیر جریان اصل در اطراف علم اجمالی است حکم به تساقط است و نه تخییر زیرا تساقط می تواند مخالفت قطعی را به شکل تدریجی پدید آورد و گریز از مخالفت قطعی در اطراف علم اجمالی نمی تواند مؤیدی برای نظریه تساقط در بحث تعارض باشد.

و بالاخره باید بدانیم که ملخص استدلال بزرگان علم اصول در این مقام این است که: گاهی نظریه تساقط به مرحله مقتضی نسبت داده می شود و عدم شمول ادله اعتبار و حجّیت به دو دلیل معارض را مطرح می کنند زیرا ادله از دو حال خارج نیستند یا ادله لَبَّیْه اند که فاقد لفظ اند مثل بنا عقلاً و حکم و یژه این قبیل از ادله این است که باید به قدر متیقّن اکتفا نمود و قدر متیقّن از

اعتبار ادله چائی است که معارض نداشته باشد و معنی این سخن عدم شمول ادله لبّیه نسبت به ادله ای است که معارض داشته باشد، و یا اینکه این ادله لفظیه اند مثل «صدّق الثقه» افراد قابل اعتماد را تصدیق کنید، این ادله نیز فاقد اطلاق بوده و منصرف می شود به ادله ای که معارض نداشته باشد زیرا اگر قرار باشد از دلیل لفظی کسب اعتبار و حجّیت کنیم می بایست به واسطه اثبات اطلاق آن ادله باشد و بسیاری از علمای اصول قائل به این هستند که انصراف مانع از انعقاد اطلاق بوده و به منزله وجود قید است که دلیل را از اطلاق خارج می کند و به تقیید ملحق می سازد و حداقل به اجمال عرضی منتهی می شود و نمی توان به اطلاق آن اخذ نمود بلکه می بایست به قدر متیقن که موارد عدم تعارض است اکتفا نمود.

و گاهی نظریه تساقط به وجود مانع منسوب می شود بدین بیان که گفته شود: در مرحله مقتضی با هیچ مشکلی مواجه نیستیم و ادله اعتبار چنان که بیان شد شامل هر دو معارض می شود و در عین حال این شمول بی فایده است چون امکان به کار بستن ادله معارض وجود ندارد و این مانع این گونه نیست که در مرحله امتثال متوقف شود بلکه به مقتضی نفوذ کرده و آن را ابطال می کند و در نتیجه باز قائل به تساقط می شویم.

تفصیلی نیز در اینجا مطرح است مبنی بر اینکه: اگر دلیل اعتبار لبّی باشد، تساقط مستند به عدم مقتضی خواهد بود و اگر دلیل اعتبار لفظی باشد تساقط مستند به وجود مانع می شود، چنان که شیخ انصاری قدس سره فرمود: اگر دلیل اعتبار اجماع باشد پس معلوم است که محل انعقاد اجماع غیر از ادله متعارضه است، و اجماع دلیل لبّی است نه عموم دارد و نه اطلاق، اما اگر دلیل اعتبار لفظی باشد مثل آیه نبأ باز نمی توان اطلاقی از آن به دست آورده و بدان تمسک نمود چرا که اطلاق و عموم این ادله مستلزم عمل به تمام افراد و مصادیق است که از آن جمله افرادی است که معارض دارند و این شدنی نیست و ناچار باید مقید شود به غیر متعارضین چون نمی شود یک دلیل را به دو گونه معنا نمود و اینکه اگر معارض ندارد وجوب عمل عینی باشد و در موارد وجود معارض وجوب عمل تخییری باشد مستلزم استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد است که در جای خود ابطال شده، بنابراین چاره ای جز اخراج موارد تعارض از

شمول ادله وجود ندارد (انصاری، فرائد الاصول، بحث تعادل و ترجیح) و بدین ترتیب تهافت در مستند و ادله طرفداران نظریه تساقط آشکار شده و این نظریه وجهت علمی خود را از دست می‌دهد.

مهم‌ترین ادله اصل تخییر در تعارض ادله

دلیل عمده برای قول به تخییر اقتضاء عقل است و این حقیقت با نقد سایر اقوال مبرهن می‌شود و بخشی از این ادله ضمن نقد نظریه تساقط بیان شد چراکه بخشی از ادله نظریه تساقط مبتنی بر امکان‌ناپذیری نظریه تخییر بود مثل آنچه گذشت که گفته می‌شد تخییر مستلزم تعبد به متناقضین است و پاسخ داده شد که تعبد به متناقضین در فرض تخییر عقلی لازم نمی‌آید و نباید بین تخییر عقلی و شرعی خلط نمود و دیگر اینکه گفته می‌شد دلیل اعتبار و حجّیت شامل ادله متعارض نیست که پاسخ آن به تفصیل نسبی بیان شد و سایر موارد که عمدتاً اثبات تساقط را منوط به استحاله تخییر کرده بودند و با رد این استحاله وجهی برای تساقط نمانده و گریزی از پذیرش نظریه تخییر در مقام نبود.

و دیگر اینکه گفته می‌شود وقتی دلیل اعتبار و حجّیت شامل هر دو دلیل معارض می‌شود چنان‌که بسیاری از طرفداران نظریه تساقط نیز این حقیقت را پذیرفته‌اند، و تنها مانع ما از عمل به هر دو وجود تعارض و عدم امکان التزام به هر دو دلیل بود که می‌بایست بر اساس قاعده «الضرورات تبیح المحذورات بقدرها» ضرورت‌ها محذورات را به مقدار برطرف شدن ضرورت مباح می‌گرداند به تخییر منتهی می‌شویم زیرا با برگزیدن یکی و کنار نهادن دیگری محذور موجود برطرف می‌شود و آنگاه که محذور برطرف گردید دیگر معنا ندارد هر دو دلیل را کنار گذاشته و به تساقط قائل شویم، درحالی‌که شمول ادله اعتبار و حجّیت مفاد هر دو دلیل را به منزله این قرار می‌دهد که حقیقت در میان این دو دلیل مکنون است، و به دست ما رسیده، و در این فرض قائل شدن به تساقط به نوعی مستلزم مخالفت قطعی است درحالی‌که ترک یکی و عمل به دیگری مستلزم مخالفت قطعی نبوده بلکه موافقت احتمالی‌ای در ضمن مخالفت احتمالی است که مشکل‌آفرین نیست، و این حد از احتمال همواره در حجج شرعی غیرقطعی

موجود است حتی اگر تعارضی در میان نباشد.

علاوه بر آنچه گذشت گفته می‌شود التزام به تساقط تنها در صورتی موجّه است که بطلان و کذبیت هر دو دلیل ثابت شود که هرگز با تعارض قابل اثبات نیست و احتمال بطلان هر یک در کنار احتمال اصابت به واقع خاصیت لاینفک جمیع ادله‌ای است که اعتبارشان تعبّدی بوده و غیرقطعی باشند درواقع قول به تخییر نتیجه و مقتضای وجود مقتضی و اعتبار در هر دو به طوری که در فرض عدم تعارض لازم بود به هر دو عمل شود، و وجود مانع از جمع و امکان عمل به هر دو به تنهایی است و این حقیقت برای کسی که در صورت مسئله تأمل حقیقی داشته باشد مبرهن خواهد بود.

و نیز باید توجه داشت آنچه از ائمه علیهم‌السلام خصوصاً امام صادق علیه‌السلام در بیان مرجّحات اخبار متعارض رسیده، مبنی بر اینکه در صورت فقدان مرجّح به تخییر حکم فرموده‌اند ارشادی است بر اصل اولی عقلی در مسئله زیرا هیچ شائبه تعبّد در مسئله وجود ندارد و درواقع امام علیه‌السلام با نشان دادن تخییر همان مقتضای اصل اولی عقلی را مورد اشاره بلکه تصریح قراردادند و باوجود این ارشاد عجیب است که بزرگان به یمین و یسار متمایل شده‌اند، زیرا چگونه می‌شود تخییر مواجه با امتناع عقلی باشد و امام ما را بدان ارجاع بدهد.

نتیجه

تعارض تنافی دو یا چند دلیل است به اعتبار مدالیل آنها حداقل سه تعریف بر آن مطرح شده که نگارنده سطور امکان‌ناپذیری جمع بین ادله به اضافه وجود ملازمه بین صدق یکی و کذبیت دیگری را مناط تعارض معرفی می‌کند.

تعارض یکی از مشکلات استنباط احکام از ادله شرعیه است که چاره‌ای برای فقیه جز تلاش برای رفع آن وجود ندارد.

تعیین اصل اولی و اینکه مقتضای عقل در موارد تعارض چیست در رفع این مشکل نقش محوری دارد خصوصاً در تعارضات موجود در غیر اخبار واحد از ادله احکام مثل تعارض اخبار متواتر یا تعارض ظواهر کتاب و تعارضات موجود در امارات مربوط به موضوعات خارجی مثل

قاعده ید و بازار مسلمین و تعارض بینات.

نظریه مشهور در تأسیس اصل اولی نظریه تساقط است که به موجب آن اصل اولی تساقط دو دلیل و رجوع به اصول عملیه است (به فراخور مقتضای مسئله مثل رجوع به برائت در شبهات مربوط به اصل تکلیف و احتیاط در آنچه مربوط به مکلف به است و استصحاب در صورتی که حالت سابقه عمده داشته باشد) و آنچه در این مقاله بر اثبات آن تلاش شد نقد این نظریه و اثبات اصل تخییر است که بایان ادله اصلی طرفداران نظریه تساقط و نقد آن به اثبات نظریه تخییر پرداخته شد.

مهم‌ترین دلیل نظریه تخییر وجود مقتضی و فقد مانع بود (مقتضی عبارت بود از شمول دلیل اعتبار به ادله معارض و مانع موجود در تعارض تنها مانع از جمع بین دو دلیل معارض است) و مانع جمع نمی‌تواند اثبات بطلان هر دو دلیل بکند و به اندازه رفع مشکل باید به مانع نگریست و آن چیزی جز دست کشیدن از یکی و عمل به دیگری نیست که عبارت دیگری از نظریه تخییر است مضافاً به اینکه قول به تساقط قولی بی‌معنا و فاقد پشتوانه علمی است زیرا تا زمانی که بطلان و کذبیت دو دلیل ثابت نشده مجوزی برای حکم به تساقط نداریم.

و نتیجه نهایی این بحث این است که درصدها مسئله فقهی بجای فتوی بر اساس اصول عملیه فتوی بر اساس ادله شرعیه میسر خواهد بود و بخشی از احکام الهی که از جانب شارع مسکوت نمانده بود به دست مکلفین خواهد رسید و این مهم دستاورد کم و ناچیزی نیست و از اهمیت وافری برخوردار است.

کتابنامه

قرآن کریم

نهج البلاغه.

آخوند خراسانی، محمدکاظم، درالفوائد فی الحاشیة علی الفرائد (۱۴۱۰) تهران، نشر: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

_____، کفایة الاصول (۱۴۳۰) قم، نشر: مؤسسة النشر الاسلامی

اصفهانى، سید ابوالحسن، منتهی الوصول الى غوامض کفایة الاصول، تقرير شیخ محمدتقی آملی.

اصفهانى، شیخ محمدحسین (کمپانی) نهاية الدرايه (۱۴۲۹) قم، مؤسسة آل البيت.

انصارى، مرتضى، فرائد الاصول (۱۴۳۰) قم، مجمع الفكر الاسلامی.

جزائرى مروج، سید محمد جعفر، منتهی الدرايه (۱۴۰۷) قم، نشر: مطبعة الخيام.

خوبی، سید ابوالقاسم، مصباح الاصول (۱۴۳۰) قم، مؤسسة احیاء آثار الامام الخوئی از موسوعة السيد الخوئی.

شهید ثانی، زین الدین، تمهید القواعد (۱۴۱۶) قم، نشر دفتر تبلیغات اسلامی.

عاملی، شیخ حر محمد بن حسن، وسائل الشیعه (۱۴۴۰) قم، مؤسسة النشر الاسلامی.

عراقی، ضیاءالدین، نهاية الافکار، تقریرات شیخ محمدتقی بروجردی (۱۴۲۲) قم، مؤسسة النشر الاسلامی

میرزای قمی، ابوالقاسم، القوانين المحکمه (۱۴۳۱) قم، مؤسسة احیاء الكتب الاسلامیة.

نائینی، میرزا محمدحسین، فوائد الاصول (تقریرات محقق کاظمینی) (۱۴۲۹) قم، مؤسسة النشر الاسلامی.